

مجید فیروزی

حالا که در حافظه‌ی رود  
بوته‌های درد غوطه می‌خورند  
و باغستان مارماهی‌ها  
تکه‌های روح را  
پنهانی می‌چوند

آمدنت  
هجوم اندیشه‌های مخرب  
و وسوسه‌های بی‌سر و پا را  
بلاتکلیف می‌کند...



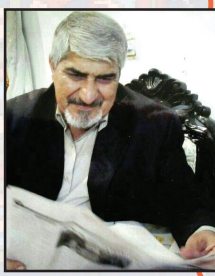
ناهید عرجونی

برای خودم که نه  
برای اسبی که توی خونم شیشه می‌کشد  
فکری بکن

بگو چطور بگویم دویدم به دردش نمی‌خورد  
به دردش نمی‌خورد موهای بلند  
و چشم‌هایی که اسم‌شان مریم است

برای یک اسب سخت است دکتر  
سخت است مدام بخورد به دیواره رگ‌های یک  
زن  
بخورد به انگشت‌هایش که مضطرب هستند  
برای یک اسب دویدن توی دایره‌ای که  
خاکستری‌اش قرص می‌خورد  
زیان‌آور است

گیرم که حال من خوب بشود اما  
برای اسبی که یالش بلند است  
و توی رگ‌های یک زن شیشه می‌کشد  
سخت است زندگی  
سخت است که اسم چشم‌های زن مریم باشد  
و با قرص‌هایی که رنگشان سبز است  
به خواب برود...



یار محمد اسدپور

سرودهای دانایی

هوشیار می‌کند بهار  
آنکه با دل می‌بیند  
نه آنکه دل غافل دارد  
و هرگز فیضی نخواهد برد

این سینه  
که زخمی دارد  
تاریکت نخواهد کرد  
رنجی است  
که بزرگواریت می‌کند.

سیاه نمی‌خواند  
کلاغی که  
پره‌اش سیاه است  
دل سیاه است  
که سیاه می‌شود  
آوازش را

آنکه همیشه دم از همه‌چیزی می‌زند  
چیز باارزشی ندارد  
آنکه هیچ نگفت  
و بازو گشاده به راه خویش  
زیباترین سرودها را  
می‌خواند  
در پهنه هستی...



آفاق شوهانی

از تو برمی‌گردم سر از مردمک‌هایم درآورده باشی یا نه  
نمای باز خنده‌هایت را بسته می‌مانم  
اشک‌های من فکر می‌کنند به تقابل چیزی بر دیوار  
قالی خواب‌آلود  
زنِ نخبنا  
که می‌آید و می‌رود ثانیه‌ها را به بعد پرتاب می‌کند  
خواننده‌ای است که تار برمی‌دارد  
تاب می‌دهد تار می‌بیند  
چه می‌شد اگر تارهای صوتی‌اش را تاب می‌داد  
و دیوانگی  
ریشه‌هایش را در او می‌بافت

نشست دقیقه‌به‌دقیقه در پای دار  
ریشه‌ها را بافته بارها  
ریش‌ریش شده، پاک شده ریشه‌ها، مادر، پدر از شناسنامه  
او  
دوباره با ثانیه‌ها می‌رود رقاصه‌ای است  
با آهنگِ النگوهایش شهوت می‌ریزد از مردمک‌های آبادی  
با تپش‌ها با خواهش‌ها برمی‌گردد از جنون و ریشه‌ها  
از یاخته‌هایم که نمای بازشان زیرِ دارِ قالی به قتل  
می‌رسند...



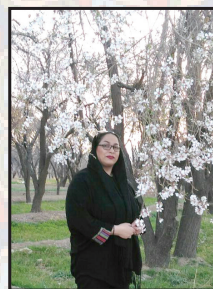
مازیار اعتمادی

می‌خواهم در زندگی بعدی  
کتاب به دنیا بیایم...

وقتی مُردم؛  
مرا با مُرکب غسل دهید،  
تابوتم را از کارتن‌های کتاب بسازید،  
کفنم کاغذ تحریر باشد،  
جای سنگ لحد کتاب‌هایی با جلد شومیز بگذارید،  
پای درختی دفنم کنید،  
و جای سنگ قبرم؛ هزاران کتاب بریزید.

مراسم ختم را در کتاب‌خانه‌ای برگزار کنید،  
و برای شادی روانم  
از خیام و شاملو بخوانید ...

سال‌ها بعد  
از آن درخت کنار مزارم  
کاغذ خواهم شد  
و کتابی بیرون خواهم آمد  
با جلدی تک‌رنگ  
و صفحاتی سیاه و سپید  
تا آیندگان؛  
ورقم بزنند،  
بخوانند و تاریخ را تکرار نکنند...



صفورا کاظمی

پرنده‌ها  
خبر آوردند آمدنت را  
با دانه‌های ریز ارزن  
پاشیده بر قفس  
و آبی  
که روشنای چشم دو پرنده می‌شد.

به خانه آمدم  
هنوز حباب‌های آب تازه بود  
و عطرت پیچیده در فضا  
حتی جای نفس‌هایت بر پنجره اتاق  
و رد انگشتانت  
بر تن خانه دیدنی بود...  
و تو نپنداشتی  
دستت برای شاعره  
زودتر رو می‌شود...

مهناز توماج (آوات)



بسوت در جاری این خالی  
بدم به ذبح وحش شقایق و براق  
و ابریشم  
به آن غرور زرنکش،  
و دل‌دله بی‌رم از بال...

شفاق به شهوت کدام عاق، کمر بسته‌ای  
ای برهنه  
ای فتح...

روان، رواج‌تر از آن‌ست  
که شرب تو، از دنج حباب بگذرد

ای پریده دال دلالت  
در تکان پروانگی خرسندم  
بال برای تو بود و رنگ، روشن آتش...

مُشار مُهر و موم همیشه  
موجه نشان در نشان چله وظیفه...!

بیتیم در درست سلیطه کُشنده،  
روبه‌راه از تو می‌گذرد...؟

اشکوب سیارنده زی، به زه گردیدن  
گرویدم از ابتلا به لوت تو آغازید

و تمام، نامی شد در شدن  
و من نامدار ناموس دل به تو سپردن...

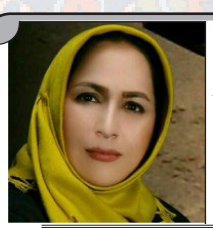
رویا مولاخواه



ندیدی آن بلدرچین مرده هنوز،  
داشت تکه‌ای از تو را در چینه‌دانش،  
می‌شمرد؟!  
ندیدی در آن مکاشفه‌ی ایر،  
که چشم‌های مرا در خود می‌شکست،  
فلسفه به طرز مبهمی،  
خیس بود؟!  
این بار که فرود می‌آیی  
به انقراض ماه، رجعت نکن  
هنوز قبیله‌ای در انگشتان من،  
رأس سیاه شب،  
به طلوع تو  
اشاره می‌کنند...

من از این گریه،  
تمام نمی‌شوم...  
کدام قطعه از تمامیت صبح،  
می‌پاشدم...  
آن اتفاق از همبیز اسب می‌افتد  
و شب با همان گدازه‌ی سیاه  
شیهه بر پهلوی دشت، می‌کوبد...

کجا با منخرین تازه‌ام  
صدای غربت را نفس بکشم؟!  
از آفتاب که می‌آمدم  
هنوز گنجشکانی رو به دست‌های تو،  
دهان می‌گشودند...  
بارقه از کتف چیم، پرید...  
آنگاه ندیدی



منتظر داستان و اشعار شما هستیم  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر  
روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسال، آزاد است  
و مطالب ارسال برگشت داده نمی‌شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: صفورا کاظمی

